

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فهم آزاد
۱۴ سپتمبر ۲۰۲۰

سراب "صلح" طالبان – امریکا و کابوس بی پایان مردم

چند ماه از مراسم امضای توافقنامه صلح امریکا و طالبان از یک سو و "توافقنامه سیاسی" یا در واقع تقسیم دوباره قدرت میان دو جناح قدرت حاکمه به رهبری اشرف غنی و عبدالله عبدالله از سوی دیگر می گذرد. طالبان و حامیان در منطقه همچنان بر طبل جنگ علیه دولت پوشالی به رهبری غنی و مردم افغانستان می کوبند و در کنار فقر گسترده تنور جنگ و کشتار گرمتر از گذشته است.

با امضای موافقتنامه صلح میان امریکا و طالبان بورژوازی جهانی، کارشناسان و رسانه های موجب بگیر همه نوید پایان جنگ و کشتار را در بوق و کرنا کردند و با خدعه و تزویر تلاش نموده و می نمایند تا یک دست شدن نیروهای ارتجاعی در رکاب و خدمت به امپریالیسم امریکا را در اذهان مردم عاصی و گرفتار در چنبره فقر، ارتجاع، بربریت و کشتار تحت عنوان کذائی صلح و دست یافتن به ثبات و امنیت القاء نمایند. اما آشتی طالبان و امریکا در عمل چیزی جز تشدید هرچه گسترده تر جنگ و حملات خونبار به ضد مردم بیگناه و بی دفاع نبوده است.

تداوم جنگ و وخامت اوضاع نابسامان اقتصادی در کنار اپیدمی کرونا از مردم، به خصوص کارگران و طبقات فرودست جامعه هر روزه قربانی می گیرد. با افزایش حملات سبانه و توحش کم نظیر نیروهای سیاه جنایتکار اسلام سیاسی در قامت طالبان، داعشیان و جریان های دیگر اسلامی-قومی و بورش آنها به شفاخانه ها و مکاتب و مکان های دیگر در این چند ماه پسین تعداد زیادی از زن و مرد و کودک به شکل فجیعی به قتل رسیده اند. مردم بینوا و بی پناه که در میان این دو صف ارتجاعی گیر مانده اند همچنان تاوان پروژه صلح امریکا و طالبان رادرگوشه و کنار کشور می پردازند؛ تکیه طالبان و حامیان آن بر خشونت لگام گسیخته در حقیقت نقض آشکار "توافقنامه صلح" امریکا و طالبان به شمار می رود اما از نظر قدرت حاکمه امریکا این درجه از به کاربرد خشونت به خصوص که قربانیان "غیرخودی" و اهل افغانستان اند، مجاز شمرده می شود. این بخشی از سناریوی مشارکت طالبان در قدرت و شکل بخشیدن به "امارت اسلامی" سرمایه است؛ طالبان باید در هیأت یک نیروی پیروز و مقتدر ظاهر شوند تا متاع صلح و حاکمیت منبعث از آن بتواند کل سناریو و ستراتیژی مورد نظر سرمایه جهانی به رهبری امریکا را در اذهان عمومی جهان و مردم دردمند افغانستان موجه و قابل پذیرش سازد.

این سناریو؛ و همچنان دیروزگی، درماندگی و ناگزیری رژیم پوشالی از گردن نهادن به اراده قدرت حاکمه امریکا و متحدان منطقه ئی و جهانی آن، علی رغم قیل و قال میان ثهی سردمداران حاکمیت مینی بر دفاع از "ارزشها" و

"دستاورد‌ها"ی هجده سال اخیر، امید برای داشتن یک آینده صلح آمیز و رفاه و سعادت را بیشتر از گذشته در میان مردم ستمدیده و طبقات فرودست تیره و کمرنگ ساخته است. قرار بر این است که مردم بین طاعون طالب و حاکمیت آن و آفت جنگ و کشتار یکی را ترجیحاً بپذیرند. مصائب و مشکلات هولناک اجتماعی-اقتصادی، که همچنان باعث و بانی آن سیستم و ساختار حاکم کنونی و سرمایه داری جهانی است کارگران و مردم زحمتکش را در تنگناهای بیشماری قرار داده و اشرف غنی خود با وقاحت تمام به آن معترف است که در حکومت تحت رهبری او و در مناسبات بورژوازی حاکم ۹۰ درصد مردم زیر خط فقر و با درآمد کمتر از ۲ دالر در روز زندگی شان را می گذرانند، در حالی که یک اقلیت مفتخوار و جنایت پیشه از قبیل چپاول و غارت دار و نادر جامعه ثروتهای نجومی اندوخته و اسب مُراد شان را همچنان می تازانند؛ با وجود این همه دهشت و بربریت، حاکمیت پوشالی که بخش وسیعی از کارگزاران و مجریانش همتا و همجنس طالبان و داعشیان هستند، تحت فشار قدرت حاکمه امپریالیسم امریکا و با تأیید و حمایت قدرت های امپریالیستی و منطقه ئی دیگر، گله گله وحوش طالب را در ازای آماده شدن رهبران شان به میز "مذاکره بین الافغانی" از زندانها رها ساخته و در ضمن قباحات زدائی از جانیان اسلامی طالب از سران و مجریان آن صلح گدائی می نمایند.

قدرت حاکمه به رهبری غنی پس از پایان جنجالها و دغل کاری های انتخابات و ادعای کاذب یک دست بودن قدرت، مانند گذشته نتوانسته بر تناقضات و تعارضات درونی جناحهای متخاصم حاکمیت فایق آید و دولت او که در منگنه فشار ارباب و خطر فروپاشی از درون مواجه است و سُوت پایان حاکمیتش از جانب حامیان جهانی از جمله امریکا زده می شود، هنوز هم ساده لوحانه به الطاف نیوکانسرواتیوها و نیوفاشیستها در قدرت حاکمه امپریالیسم امریکا به رهبری ترمپ و یا هم به بازگشت دموکراتها به قدرت حاکمه ایالات متحده چشم امید دوخته و چنین می پندارد که بورژوازی جهانی و دول سرمایه داری منافع درازمدت و ستراتیژیک شان در افغانستان و منطقه را در خدمت بقای حاکمیت پوشالی او قربانی و یا در معرض خطر قرار می دهند. این توقع و توهم ساده لوحانه در وضعیت و شرایطی ابراز می گردد که نظام سرمایه داری جهانی از جمله امریکا به دلیل شیوع پاندمی کرونا در بدترین وضعیت اقتصادی و اجتماعی قرار دارند و هنوز چاره ای برای بیرون شدن از بحران اقتصادی و تبعات سیاسی-اجتماعی آن در چشم انداز نیست.

همانگونه که در عمل شاهد هستیم، خلاف ادعای نیوکانهها در گذشته و دیدگاه های نیولیبرال روشنفکران و نظریه پردازان حامی نظام سرمایه داری و مشتاق پروژه دموکراتیزاسیون بورژوا-امپریالیستی هدف حمله و جنگ امریکا پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و برانداختن رژیم طالبان نه دموکراتیزه کردن حیات اجتماعی، نه رهائی زنان و نه هم مبارزه با تروریسم بین المللی بود؛ چون تروریسم بین المللی از آن میان جنبش اسلام سیاسی خود محصول دکتورین نظامی امپریالیسم امریکا از گذشته های دور تا این دم است. این دیگر حتی برای کوتاه بین ترین روشنفکران و فعالان عرصه سیاست افغانستان نیز باید روشن شده باشد که هدفی که امریکا از حمله به افغانستان تعقیب می کرد/می کند تأمین و تحکیم منافع ستراتیژیکش در آسیای میانه و در معبر ستراتیژیکی است که جغرافیای افغانستان نقطه تلاقی آن به شمار می رود.

مخصوصاً وقتی به رقابت کنونی قدرتهای جهانی و منطقه ئی به خصوص رقابت چین و امریکا برای شکل دادن به نظم بین المللی بر مبنای منافع ستراتیژیک شان نگاه شود؛ اگر این چشم انداز مینا باشد آنگاه درک و فهم این مسأله که حضور امپریالیسم امریکا در افغانستان یک حضوری با اهداف درازمدت و امپریالیستی است خیلی هم غامض و پیچیده نیست و نباید باشد. علاوه بر آن سیاست کنونی امریکا، پروژه صلح و مشارکت طالبان در قدرت سیاسی هیچ منافاتی با

اهداف ستراتیژیک و بلندمدت امریکا در افغانستان و منطقه نداشته و ندارد. آن چنان که به لحاظ تاریخی نیز محرز است در مناسبات بین المللی به ویژه در دوران معاصر که دیگر دوران یکه تازی بلامانع امریکا به عنوان یگانه قدرت برتر اقتصادی پایان یافته است و رقابت سرمایه های مختلف برای شکل یافتن نظم جدید بین المللی در سطح جهان مایه اصلی رقابتها و تخصصات بین دولتها را می سازد و بر این اساس سیاست خارجی قدرتهای امپریالیستی از جمله امریکا در خدمت تأمین مناطق نفوذ و تحکیم آن برای عملکرد سرمایه های خودی قرار داشته و دارد.

با توجه به تحولات جاری در عرصه سیاست بین المللی، به ویژه تقابل چین و امریکا بر سر هژمونی اقتصادی بر جهان، و سر بر آوردن قدرتهای دیگر در منطقه، امریکا آن موقعیتی را که با اشغال نظامی افغانستان پس از یازدهم سپتمبر در این منطقه مهم ستراتیژیک کسب کرده است به همین سادگی از دست نخواهد داد؛ هر چند برخی تحلیلگران سیاسی در افغانستان به خصوص آن کسانی که گوشه چشمی به سران طالبان به عنوان نماینده سیاسی ناسیونالیسم تباری و یا شئونیسیم پشتون دارند این روزها از "فتح مبین" طالبان و شکست امریکا و پایان حضور فعال آن در افغانستان حرف می زنند، اما واقعیت این است که سرمایه امپریالیستی امریکا حضورش در افغانستان را با به کار گماردن طالبان و سهیم ساختن آن در قدرت سیاسی دنبال خواهد کرد و این جابه جا کردن مهره ها نقض ستراتیژی بسط و گسترش ساحة نفوذ و تحکیم و تداوم آن نبوده و نیست.

مشخصاً در این دوره ایجاد مناطق نفوذ و تحکیم آن یک شرط مهم و حیاتی برای هر قدرت امپریالیستی از جمله امریکا است. هدف بنیادی حضور امریکا در افغانستان در عین حفظ حوزه نفوذش در این کشور بسط و گسترش آن به سایر مناطق از جمله آسیای میانه به دلیل اهمیت منابع و موقعیت ستراتیژیک آن در جهت حفظ برتری و هژمونی اقتصادی امریکا بر رقیبان امپریالیست دیگر از جمله چین و روسیه در این منطقه است. چنان که گفته شد امریکا به لحاظ اقتصادی دیگر قدرت بلامنازع جهان نیست. قدرت و موقعیتی را که امریکا پس از جنگ جهانی دوم و به ویژه پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک سرمایه داری دولتی، اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای عضو پیمان وارسا، به عنوان یگانه قدرت اقتصادی-نظامی برتر کسب کرده بود، از دست داده و یگانه اهرم فشاری که هنوز هم در اختیار دارد برتری نظامی اش می باشد که آن هم بدون پشتوانه اقتصادی زیاد کارساز نیست و نخواهد بود. بنابراین امریکا تنها با اتکاء به قدرت نظامی بلامنازع خود قادر به شکل دادن به مناسبات سیاسی بین المللی در محور منافع برتر و ارجح خودش نیست و نخواهد بود.

سوای شرایط و وضعیت متفاوت اقتصادی یعنی افول برتری اقتصادی امریکا جهان وارد یک وضعیت جدید شده است که مسأله بازتعریف نظم نوین بین المللی، تقسیم حوزه نفوذ و جایگاه قدرتهای کاپیتالیستی در آن معنی پیدا می کند و امریکا ناگزیر از آن است که سهم رقباء را در پرتو وضعیت جدید بپذیرد؛ این آن چیزی است که در حوزه افغانستان اتفاق می افتد. اما آنچه که تضادهای میان قدرتهای امپریالیستی بر سر تأمین هژمونی و تقسیم حوزه نفوذ را به یک تقابل آشکار که در آن میلیونها انسان در معرض نابودی قرار خواهد گرفت می کشاند وقوع و تشدید یک بحران فراگیر اقتصادی است، که بحران پاندمی کرونا که تا همین اکنون هم تبعات ویرانگر اقتصادی و تلفات انسانی داشته است اگر مهار نگردد زمینه این تقابل را بیشتر از هر زمانی فراهم آورده است. همانگونه که می بینیم رکود اقتصادی امریکا و ضعف بنیه مالی آن همین اکنون رقابت میان سرمایه ها و تضاد میان قدرتهای امپریالیستی و کاپیتالیستی از جمله چین و امریکا را تشدید نموده و جهان شاهد یک جنگ سرد جدید با چاشنی تقابل ایدئولوژیک شده است که پیامد بلندمدت آن شکلگیری صفتبندیهای جدیدی در صحنه سیاست بین المللی خواهد بود.

بنابراین با شکست پروژه دموکراتیزاسیون امپریالیستی امریکا در افغانستان دکتورین جدید قدرت حاکمه امریکا به رهبری ترمپ که در واقع همان متاع کهنه با ظاهر جدید یعنی اتکاء به نیروهای سیاه ارتجاعی است، تدوین و تحت عنوان "واقعتهای اجتماعی" و "ثبات سیاسی" اجرائی می‌گردد.

ادعاهای دیروزی مبنی بر "دموکراتیزه کردن حیات اجتماعی مردم" و "رهائی زنان" با "درک واقعیتها و هنجارهای حاکم در افغانستان" جاگزین می‌گردد.

این نشانه قدرت و صلابت طالبان و جنبشهایی از این دست و قماش نیست که در یک چنین موقعیتی قرار گرفته اند، بل این "ثبات سیاسی" مورد نظر امریکا که تابع منافع بلندمدت و ستراتیژیک آن در منطقه می باشد است، که طالبان و در کل ارتجاع اسلامی-قومی را به خدمت می‌گمارد؛ و ترکیبی از بلاهت مذهبی، سنتهای عصرحجری و عصیتهای قومی را به منزله ویژگی فرهنگی و بومی و واقعیت سیاسی جامعه افغانستان به رسمیت شناخته و پس از غسل تعمید جنبش اسلامی طالبان در دوحه قطر آن را در یک چنین موقعیتی برای ادای نقش مناسب و در خدمت تحقق و تأمین منافع ستراتیژیک امریکا آماده می‌سازند. صدالبته که این همسوئی طالبان-امریکا و جنبش اسلام سیاسی در کل یک امر جدیدی نیست.

از گذشته های دور شاهد همسوئی منافع امپریالیسم امریکا با جنبشهای ارتجاعی اسلامی نه تنها در افغانستان بلکه در سایر کشورهای خاورمیانه نیز بوده ایم؛ انطباق منافع این جنبشها و منافع کاپیتالیستی و امپریالیستی بار دیگر جنبش اسلامی در هیأت طالبان را از نظر منافع امپریالیستی امریکا مطلوب ساخته است. به همین دلیل امریکا نیروهای اسلامی و ناسیونالیست های قومی این یاران جنگ سردی اش را بار دیگر در هیأت یک دست به قدرت سیاسی می‌کشاند تا در وضعیت جدید و تقابل منافع بلوک های رقیب نقش شان را به عنوان پاسدار منافع امریکا و متحدان جهانی و منطقه‌ئی اش اداء نمایند. جمهوری اسلامی یا امارت اسلامی سرمایه که یک رأس اصلی آن را طالبان تشکیل خواهند داد، گزینه مطلوب، قابل اتکاء و پذیرش امریکا در مناسبات جدید بین المللی است.

از این منظر رژیمی که قرار است بر محوریت طالبان شکل بگیرد نه فقط پاسدار منافع امریکا است بلکه برای بورژوازی جهانی به ویژه دول کاپیتالیستی جهان نیز با توجه به وضعیت جدید در عرصه سیاست بین المللی مطلوبیت دارد؛ رژیم تنوکراسی در شکل امارت اسلامی طالبان در دهه نود میلادی نیز مطلوبیتش را در مهار، کنترل و منکوب کردن آحاد جامعه نشان داده است و از این جهت در فردای جلوس دوباره به قدرت سیاسی از طالبان در رأس حاکمیت انتظار می‌رود که توان سرکوب جنبشهای اعتراضی رادیکال اجتماعی از جمله جنبش کارگری - سوسیالیستی را که در مخالفت با عواقب اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مناسبات و سیستم مسلط شکل خواهد گرفت در خدمت و حفظ مناسبات کاپیتالیستی و تأمین قدرت و منافع صاحبان سرمایه و طبقه بورژوا نشان دهد. از منظر جنبش ناسیونالیسم تباری پشتون و ارتجاع اسلامی نیز جنبش سیاه طالبان به حیث یک نیروی "منجی" مدافع ارزشهای ملی-اسلامی شایسته و مطلوب و مستحق اقتدار سیاسی شناخته شده و از همین حالا بر تن سران طالبان ردای خلعت می‌پوشانند و به این اعتبار جانیان طالب با حمایت آشکار امریکا و شرکای منطقه‌ئی و جهانی اش در موقعیتی رانده شده اند که سرنوشت جامعه را در همراهی سایر نیروهای اسلام سیاسی یکسره و در همه عرصه های سیاسی-اجتماعی رقم خواهند زد.

از همان آغاز طرح مصالحه امریکا با طالبان روشن بود که دولت پسا انتخابات، با وجود همه دشواریها و ادعاها یک دولت گذار برای فراهم آوردن زمینه های شکل گیری و مهندسی "امارت اسلامی سرمایه" است. این پروسه با اما و اگر هایی که لازمه همه بده و بستان های نیروهای متخاصم است، به سرانجام مطلوب می‌رسد که چیزی جز شکلگیری

ساختار سیاسی جدید بر محوریت طالبان و حفظ و ضمانت منافع ستراتیژیک امرکا بوده نمی تواند. در دنیای واقع و در متن تعارض منافع طبقات مختلف اجتماعی و مهمتر از آن حفظ منافع سرمایه امپریالیستی است که تلاش های کنونی برای دست یابی به نوع ثبات سیاسی معنی می یابد. از این جهت دولت غنی ناگزیر شده است که به بهانه تعیین سرنوشت ۴۰۰ زندانی باقی مانده طالبان که خطرناک خوانده می شوند "لویه جرگه اضطراری مشورتی" را فرا بخواند تا به رژیم که قرار است سر کار بیاید مشروعیت حقوقی و اجتماعی کسب گردد و همچنان به پروسه شکلگیری یک چنین دولتی سرعت بیشتری بخشیده شود؛ بناء التزام به "صلح" و قطع مخاصمه از جانب دولت پوشالی قبل از هر نیاز دیگری از اینجا ناشی می گردد. الزامات سیاسی و مهمتر از آن عامل اقتصادی یک فاکتور عینی و مادی محکم جهت تلاش و تقلا برای دست یافتن به نوعی ثبات سیاسی است. صلح با طالبان و جناح های منشعب از آن و حزب اسلامی حکمتیار و سرانجام زمینه چینی برای ساختار سیاسی جدید که تکنوکراتها و نئولیبرالهائی از جنس اشرف غنی در آن قرار است نقش منشی و پادو "امیرالمؤمنین" را بازی نمایند از این ملزومات و منفعت های مادی و عینی ناشی شده و آن را اجتناب ناپذیر می سازد.

به همین دلیل هم است که حاکمیت پوشالی و حامیان آن در سطح منطقه و جهان حاضر شده اند تمام دست آوردهائی که به نفع زنان، «گشایش» بدان مباحثات می کردند از جمله دموکراسی و جامعه مدنی را با جانی ترین، درنده ترین و زن ستیزترین نیروها به معامله گذاشته و قربانی منافع قدرت طلبانه شان نمایند.